

یکی کردن دو باره دین زردشت
 سکندر را هران مؤید بود یار
 هر ان دستور بایوانان درامیخت
 زهفتاد ویکی خون ریخت باید
 شکستن هر که برائین کند پشت
 نباید دا دنش امروز ز نهار
 کنون باید بخاکش خون برامیخت
 يك ائین را ز جای انگیخت باید
 بقیه در شماره دیگر

(مکتوب نادری)

در باب اتحاد اسلام از طرف نادر شاه سلطان عثمانی چندین مکتوب نگاشته شده که هر يك بر عظمت فکر و قدرت نادر گواه بزرگست از ان مکاتیب چند مکتوب سابقاً در مجله ارمغان طبع شده بقیه هم بتدریج طبع میشود و حید



بعدها مشهود میدارد که مکتوب مرغوب رسید کمال شکر گذار است از این معنی که مقالید حل و عقد امور اندولت علیه در دست کفالت انوالاجاه که بصفت هوش و آگاهی و نصفت و دولتخواهی اتصاف و اشتهاار دارند میباشد. اما آنچه در باب دو ماده که از جمله شروط خمسه بنوشته شیخ الاسلام حواله کرده بودند از نوشته مشاوریه چیزی مفهوم نگاشته بیشتر موجب تعجب گردید که با وصف اینکه براهل شرع و عرف بل جمهورانام سمت وضوح و تحقیق دارد که در زمان حضرت رسول بنای تقلید بریک مذهب بوده بعد از مدتی سلاطین عصر بسبب شیوع اختلاف در میان امت برای رفع فساد و نزاع بنای تقلید را بر چهار مذهب گذاشته اند. مهذا در ان اوان ماده فساد اینقدر استعداد نداشته حال که خصومت فیما بین امت نبویه اشد واقوی و اسزای مسلمانان بفقار بیع و شری میشود در این امر که

متضمن مصلحت ایام و خیریت حال اهل اسلام است چرا باید مضايقه شود
 لله الحمد ان وزير صايب راى واقف بر اصلاح و فساد هر امرى ميباشد خود
 انصاف دهند كه كجا رواست اهل اسلام بيكد بگر در افتاده كفار در ميانه فرصت
 بسته با سروسبى و نهب بلاد مسلمين دست تطاول دراز كنند و اسراى ايشان در
 اسواق بيع و شرى دست بدست و در كنائس خاچ پرست گردند هر گاه با احتمال
 غايبه فسادی درازمنه ساله بنارا بر چهار توانند گذاشت چرا بر پنج گذاشته نتواند
 شد چون امر خطيرى پيش نهاد دولتين است مقاضى مقام اين بود كه وزراء صاحب نام
 و افنديان عظام فيما بين امدوشد نموده متوجه انجام و اختتام اين دو امر نيكو فرجام
 شوند اباچيان رخصت انصراف يافته معاودت نمودند اما باز ازان وزير نيك خواه
 توقع انستكه واسطه اصلاح و باعث انجاح فوز و نجاج گشته نوعى شود كه بيمن مساعى
 جميله و دولتخواهى ايشان دو امر موقوف عليها نيز در دولت عليه صورت
 قبول و حصول يابد

امثال

استاد جمال الدين عبد الرزاق اصفهانی

هیچ رنگ عاقبت در حیز عالم نماند	هیچ بوی خوش دلی با گوهر عالم نماند
از بر این خاک توده يك تن آسوده نيست	ز بر این سقف مقرنس يك دل خرم نماند
جز نجوست نيست قسم ما ز دوران فلك	كوكب سعدای عجب گوئی در اينظارم نماند
ديو فتنه بر جهان عاقبت شد پادشاه	با سلیمان سلامت حشمت خاتم نماند
آفتاب عمر عالم بر سر دیوار شد	تا نه بس گویند انا لله این عالم نماند
دنی اندر نزع افتاده است ای اسرافیل خیز	دردم آنصور ارهمی دانی که جز یکدم نماند
گر جهان بیمار دشد شب چون بغم ابست است	تخت را جمشید نی و رخسار رستم نماند